

✽ آندیشه ✽



کار بست لذات

میشل فوکو

سمیه طباطبایی

حسنیه طباطبایی



سرشناسه: فوکو، میشل، ۱۹۲۶-۱۹۸۴م. Foucault, Michel  
عنوان و نام پدیدآور: کاربست لذت / میشل فوکو / سمیه سادات طباطبایی - حسنیه سادات طباطبایی  
مشخصات نشر: کرمان: نشر مانوش، ۱۳۹۹.  
مشخصات ظاهری: ۳۱۲ ص  
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۸۰-۳۴-۷  
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا  
یادداشت‌ها: عنوان اصلی: L'usage des plaisirs (Histoire de la sexualité, II), 1993.  
موضوع: رفتار جنسی -- تاریخ  
شناسه افزوده: طباطبایی، سمیه سادات، ۱۳۶۲، - مترجم  
شناسه افزوده: طباطبایی، حسنیه سادات، ۱۳۷۱، - مترجم  
رده‌بندی کنگره: HQ۱۲  
رده‌بندی دیویی: ۳۹۲/۶  
شماره کتابشناسی ملی: ۷۵۷۸۱۷۷



✽ | آندیشه | ✽

### کاربست لذات

نویسنده: میشل فوکو

مترجم: سمیه طباطبایی - حسنیه طباطبایی

طراح گرافیک: ابراهیم کاشانی

چاپ و صحافی: دالاهو

صفحه آرایی: آتلیه نشر مانوش

چاپ اول: ۱۴۰۲

شمارگان: ۷۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۲۸۰-۳۴-۷

---

همه حقوق چاپ و نشر این اثر محفوظ و در اختیار نشر مانوش است.

دفتر نشر و فروشگاه مرکزی: کرمان، بلوار جمهوری، مجتمع برج اول،

طبقه دوم، شماره ۳۹، نشر مانوش تلفن: ۰۳۴-۳۲۶۵۸۲۴۴

فروش اینترنتی: [www.manooshpub.com](http://www.manooshpub.com)

Email: [Info@manooshpub.com](mailto:Info@manooshpub.com)

Instagram: [@manoosh.pub](https://www.instagram.com/manoosh.pub)

Telegram: [@manooshpub](https://www.telegram.com/@manooshpub)



## فهرست

۹	..... تغییرات
۲۱	..... ۲. انواع مسئله سازی
۳۵	..... ۳. اخلاق و کردوکار خود
۴۵	..... بخش نخست: مسئله سازی اخلاقی لذات
۴۹	..... ۱. لذات
۶۹	..... ۲. کار بست
۸۳	..... ۳. کنترل
۱۰۳	..... ۴. آزادی و حقیقت
۱۲۳	..... بخش دوم: مبحث اغذیه
۱۲۵	..... ۱. رژیم عمومی
۱۳۷	..... ۲. رژیم لذات
۱۴۷	..... ۳. مخاطرات
۱۵۷	..... ۴. کنش، بها، مرگ

۸ / کاربست لذات

- بخش سوم: رساله‌های خانه‌داری ..... ۱۷۵
۱. حکمت ازدواج ..... ۱۷۷
۲. خانواده‌ایسوخوماخوس ..... ۱۸۹
۳. سیاست‌های سه‌گانه میانه‌روی ..... ۲۰۷
- بخش چهارم: اروتیسم ..... ۲۲۹
۱. رابطه مسئله ساز ..... ۲۳۱
۲. شرافت امرد ..... ۲۵۱
۳. ابژه لذت ..... ۲۶۵
- بخش پنجم: عشق حقیقی ..... ۲۷۹
- پایان ..... ۳۰۱
- نمایه ..... ۳۰۷



## تغییرات

مجموعه پژوهش‌های پیش‌رو بسیار دیرتر از آنچه انتظار داشتیم و البته به شکلی کاملاً متفاوت منتشر شدند. در ادامه خواهیم گفت چرا. این پژوهش‌ها تاریخ رفتارهای جنسی یا تاریخ بازنمایی‌ها را نمی‌کاوند؛ بلکه به تاریخ «سکچوالیته» می‌پردازند: نشانه گیومه مهم است. من قصد نداشتم تاریخ رفتارها و کردارهای جنسی را براساس اشکال متوالی‌شان، روند تکامل آن‌ها و یا پراکندگی‌شان بازسازی کنم. همچنین نمی‌خواستم آن دسته از اندیشه‌های (علمی، دینی یا فلسفی) را تحلیل کنم که کردارهای جنسی را بازمی‌نمایانند. هدفم آن بود که ابتدا به انگاره نوظهور و کاملاً پیش‌پاافتاده «سکچوالیته» بپردازم: از این مفهوم فاصله گرفته، گرد آشنایی از آن زدوده و آن بافت نظری و عملی معنابخش را تحلیل کنم که «سکچوالیته» درونش جای می‌گیرد. واژه «سکچوالیته» در دوران متأخر، آغاز سده نوزدهم پدیدار شد. نباید از اهمیت این واقعیت کاست و نه در تفسیر آن مبالغه نمود. ظهور واژه «سکچوالیته» از چیزی بیش از پیرایش زبانی حکایت می‌کند، ولی طبیعتاً بدان معنا نیست که مدلول آن ناگهان و یکباره پدیدار شده است. کاربرد این

واژه در سایه ارتباط با دیگر پدیده‌ها نهادینه گشت؛ پدیده‌هایی همچون ۱. گسترش حوزه‌های متنوع دانش (این گزینه سازوکارهای بیولوژیک باروری و تحولات فردی یا اجتماعی رفتارها، هر دو، را شامل می‌شود)؛ ۲. نهادینه شدن مجموعه قواعد و هنجارهایی که نهادهای دینی، قضایی، تربیتی و پزشکی از آن حمایت می‌کنند. برخی سویه‌های این قواعد و هنجارها سنتی و بعضی دیگر نو و جدید هستند؛ ۳. دگرگونی در شیوه‌ای که افراد به رفتارها و وظایف، لذات و عواطف، احساسات و رؤیاهای خود معنا و ارزش می‌بخشند. خلاصه آنکه پی بردن به چگونگی شکل‌گیری «تجربه» در جوامع مدرن غربی موضوع بحث است: تجربه‌ای که از خلال آن افراد خود را همچون سوژه «سکچوالیته» می‌شناسند. این تجربه با حوزه‌های بسیار گوناگون دانش سروکار دارد و با مجموعه قواعد و قید و بندها مرتبط است. بنابراین موضوع جستار من تاریخ «سکچوالیته» به عنوان یک تجربه بود، البته تجربه به معنای مناسبات موجود در یک فرهنگ، میان حوزه‌های دانش، انواع هنجارسازی و گونه‌های سوژه‌سازی. برای سخن گفتن از «سکچوالیته» به شیوه بیان شده ناچار شدم یک تصور رایج و جاافتاده را کنار بگذارم: تصویری که «سکچوالیته» را ثابت و تغییرناپذیر می‌پندارد. انگاره رایج این بود که اگر ظهور و بروز «سکچوالیته» از لحاظ تاریخی اشکال یکتایی دارد علت را باید در سازوکارهای گوناگون سرکوب جست؛ سازوکارهایی که «سکچوالیته» در تمام جوامع با آن روبرو است. این انگاره میل و سوژه میل را بیرون از گستره تاریخ جای می‌دهد و برای تأویل و تفسیر پدیده‌های تاریخی «سکچوالیته» از پندار کلی ممنوعیت یاری می‌گیرد. ولی رد کردن این انگاره به تنهایی کافی نیست. اگر بخواهیم از «سکچوالیته» به عنوان تجربه‌ای یکتا از لحاظ تاریخی، سخن بگوییم لازم است ابزارهایی را به کار گیریم. این ابزارها صبغه خاص و نیز مناسبات مشترک میان سه محور سازنده «سکچوالیته» را تحلیل می‌کنند. این سه محور عبارتند از: پیدایش دانش‌هایی که به «سکچوالیته» ارجاع می‌دهند؛ نظام‌های قدرتی که کردوکار سکچوالیته را سامان می‌دهند؛

روش‌هایی که افراد می‌توانند، نه تنها می‌توانند بلکه باید، از خلال آن خود را به عنوان سوژه‌های «سکچوالیته» بشناسانند. جستاری که پیش از این دربارهٔ دو مورد نخست انجام داده بودم - پزشکی و روان‌پزشکی، قدرت تنبیه‌گر و کردوکارهای انضباط بخش - ابزارهایی را که بدان نیاز داشتم در اختیارم نهاد. می‌توان با تکیه بر تحلیل کردوکارهای گفتمانی بررسی کرد که چگونه دانش‌ها با گریز از بن بست علم و ایدئولوژی شکل گرفتند. همچنین با تحلیل مناسبات قدرت و تکنولوژی‌هایش می‌توان در این تکنولوژی‌ها به چشم استراتژی‌های باز نگریست؛ البته با حذف این گزینه که قدرت نادیدنی است مانند سلطه یا دیدنی است مانند دستگاه حکومت.

در مقابل بررسی شیوه‌هایی که افراد از گذر آن خود را همچون سوژه‌های جنسی می‌شناسند، مرا در دست‌اندازهای بسیار انداخت. در آن دوره انگارهٔ میل یا انگارهٔ سوژهٔ میل‌کننده اگر نه به عنوان نظریه، دست‌کم همچون یک موضوع نظری به صورت کلی پذیرفته شده بود. اما این پذیرش، خود عجیب بود؛ از یک سو نظریهٔ کلاسیک سکچوالیته تعبیر مشخصی از این موضوع داشت و از دیگر سو تصویری که می‌کشیدند از این نظریه بگسلند نیز بیان خود را از موضوع یادشده داشتند. همچنین به نظر می‌رسد که شیوه‌های مذکور در سده‌های نوزدهم و بیستم مرده‌ریگ یک سنت مسیحی دیرپا هستند. می‌توان تجربهٔ «سکچوالیته» را به عنوان یک شکل تاریخی یکتا از تجربهٔ مسیحی «شهوت جسمانی» جدا کرد، با این حال هر دو از اصل «انسان میل» پیروی می‌کنند. به هر رو تحلیل پیدایش و تحول تجربهٔ «سکچوالیته» از آغاز سدهٔ هجدهم، بدون مطالعهٔ تاریخی و نقادانهٔ میل و سوژهٔ میل‌کننده به خوبی ممکن نیست. به دیگر بیان انجام این مهم بدون «تبارشناسی» میسر نیست. البته تبارشناسی میل به معنای تاریخ‌نگاری تصورات پی‌درپی میل، شهوت یا «شور جنسی» نیست؛ بلکه به معنای تحلیل کردوکارهایی است که افراد از رهگذر آن به خود اهتمام می‌ورزند، خویشتن را کشف کرده، می‌شناسند و خود را به عنوان سوژه‌های

میل می‌پذیرند. این در حالی است که میان خود و این کردوکارها رابطه‌ای مشخص برقرار می‌کنند که آنان را قادر می‌سازد در میل، حقیقت وجود خود- وجود طبیعی یا منحطشان- را کشف کنند. کوتاه‌سخن آن که این تبارشناسی در پی آن است که دریابد چگونه افراد واداشته شدند که هرمنوتیک میل را بر خود و بر دیگران اعمال کنند. بی‌گمان هرمنوتیک میل در رفتار جنسی آنان مناسبات خود را داشت، ولی به یقین میل تنها در قلمرو رفتار جنسی محصور نمی‌شد. در کل برای آنکه دریابیم چگونه انسان مدرن خود را همچون سوژه «سکچوالیته» می‌آزماید، در ابتدا باید از روشی پرده برداشت که از خلال آن، انسان غربی طی سده‌ها خود را به‌عنوان سوژه میل شناخته است.

برای تحلیل آنچه اغلب به‌عنوان پیشرفت دانش از آن یاد می‌شود باید سمت و سوی نظریه‌پردازی را تغییر داد و این واقعیت مرا به سوی پرسش درباره انواع کردوکارهای گفتمانی که دانش را سامان می‌دهند سوق داد. افزون بر این برای تحلیل آنچه اغلب نمودهای «قدرت» خوانده می‌شود نیز باید سمت و سوی نظریه‌پردازی را تغییر داد. این امر نیز مرا به سوی پرسش درباره روابط متعدد، استراتژی‌های باز و تکنیک‌های عقلانی‌ای سوق داد که قدرت‌ورزی را سامان می‌دهند. به نظر می‌رسد اکنون زمان آن رسیده برای تحلیل آنچه «سوژه» خوانده می‌شود به سومین تغییر دست زد: باید در پی انواع و چگونگی رابطه با خود بود؛ رابطه‌ای که فرد به واسطه آن شکل می‌گیرد و خویشتن را به‌عنوان سوژه می‌شناسد. در ابتدا بازی‌های حقیقت را از خلال تأثیر و تأثر انواع حقیقت بر یکدیگر بررسی کردم، برای مثال شماری مشخص از علوم تجربی را در قرن هفدهم و هجدهم بررسی کردم. در گام بعد بازی‌های حقیقت را از رهگذر مناسبات قدرت، مثلاً کردوکارهای تنبیهی، کاویدم. اکنون نوبت بررسی دیگری است که اجتناب‌ناپذیر می‌نماید: بررسی بازی‌های حقیقت از گذر رابطه با خویشتن و شکل‌گیری خود به‌عنوان سوژه. این بررسی با تکیه بر آنچه که «تاریخ انسان میل» خوانده می‌شود و واکاوی آن انجام می‌گیرد.

روشن است که این تبارشناسی مرا از طرح اولیه‌ام بسیار دور می‌کرد. از این رو باید انتخاب می‌کردم: به طرحی که پیش از این ریخته بودم پایبند بمانم و پژوهش تاریخی شتاب‌زده‌ای را درباره‌ موضوع میل به آن پیوست کنم، یا آنکه طرح دیگری دراندازم و پژوهش خود را درباره‌ پیدایش کند و آهسته‌آهسته‌ هرمنوتیک «خود» در روزگار باستان بازنویسی کنم. گزینه‌ دوم را برگزیدم؛ زیرا سال‌هاست که خود را ملزم کرده‌ام در جستارهایم عناصری را برجسته سازم که در تاریخ‌نگاری حقیقت سودمندند. تاریخ آن چیزی نیست که دانش بر آن صحنه می‌گذارد؛ بلکه جستجی «بازی‌های حقیقت» است؛ بازی‌های صواب و خطایی که از خلال آن وجود و هستی از بعد تاریخی به‌عنوان یک تجربه شکل می‌گیرد، یعنی همچون چیزی که می‌توان و باید بدان اندیشید. آن هنگام که فرد خود را دیوانه یا بیمار می‌انگارد یا خویشتن را باشنده‌ای زنده، ناطق و کارگر می‌داند و یا آن‌زمان که خویش را محکوم کرده و به‌عنوان مجرم مجازات می‌کند از خلال کدام بازی حقیقت این‌گونه درباره‌ هستی‌اش می‌اندیشد؟ باشنده‌ بشری از خلال کدام بازی حقیقت خود را همچون انسان میل می‌شناسد؟ بی‌شک طرح پرسش بدین شکل و تلاش برای یافتن پاسخ آن در دوره‌ای بسیار دور از گستره‌ فکری معمول من، مرا از طرح اولیه‌ خود دور می‌کرد؛ با این حال به پرسشی که سال‌ها در پی طرح آن هستم نزدیک می‌شدم. بدین سبب زحمت این رویکرد را به جان خریدم گرچه به چند سال کار بیشتر نیاز داشت. بی‌گمان این تغییر مسیر و دوری بسیار از طرح اولیه بی‌خطر نبود، اما انگیزه‌ای شد که مرا پیش راند. همچنین باور داشتم که پژوهش براساس طرح ثانوی از بُعد نظری هم سودمند خواهد بود.

کدام خطر؟ خطر تأخیر و تغییر برنامه‌ انتشار اثر که از پیش تعیین کرده بودم. من و مدار کسانی هستم که فراز و نشیب کار مرا دنبال کردند، اکنون به شنوندگان سخنانم در کالج دو فرانس می‌اندیشم و نیز و مدار آنانم که برای به

پایان رسیدن پژوهش صبر پیشه کردند که پی‌یر نورا<sup>۱</sup> در صدرشان جای دارد. باید بگوییم من از جرگه کسانی نیستم که کار سخت، بارها و بارها از نو آغازیدن، تلاش، اشتباه کردن، بازنگری، مردد بودن درباره‌ی درستی هر گام، خلاصه که کار کردن در حال و هوای شک و بیم را با شکست خوردن یکی می‌پندارند.

خطر دیگر در تعامل با اسنادی نهفته بود که تا پیش از این آشنایی‌ام با آن‌ها درست و بسنده نبود.<sup>۲</sup> من بی آن که کاملاً بدانم چه می‌کنم آن اسناد را با روش‌های تحلیل یا شیوه‌های طرح پرسشی وفق دادم که به جای دیگر تعلق داشتند؛ روش‌ها و شیوه‌هایی که چندان با آن اسناد سازگار نبودند. آثار پ. براون<sup>۳</sup> و نوشته‌های پ. هادو<sup>۴</sup> و در بسیاری مواقع گفت‌وگو با آنان و آرایشان کمک ارزشمندی برای من در این راه بود. گاه خطر از سوی دیگر مرا تهدید می‌کرد؛ چراکه چنان در خواندن متون کهن غرق می‌شدم که سررشته پرسش‌هایم را گم می‌کردم. با این حال ه. دریفوس<sup>۵</sup> و پ. رابینو<sup>۶</sup> از برکلی با ایده‌ها و پرسش‌های دقیق خود سبب شدند که در سیاق نظری و روش‌شناختی پرسش‌هایم بازنگری کنم. در این بین از پندهای سودمند فرانسوا وال<sup>۷</sup> نیز بهره بردم.

پ. وین<sup>۸</sup> در طول این سال‌ها همواره یار و یاورم بوده است. او، همچون مورخی واقعی می‌داند که جستن حقیقت به چه معناست. از این‌رو به خوبی می‌داند که برای تاریخ‌نگاری بازی صواب و خطا باید در چه هزرتویی قدم

#### 1. Pierre Nora

۲. من متخصص فرهنگ یونان و زبان لاتین نیستم. با این حال می‌پندارم که اگر در تعامل با متون یونان و روم باستان دقت، بردباری، فروتنی و عنایت را پیشه کنیم آن قدر که باید آن‌ها را خواهیم شناخت؛ این شناخت، با توجه به کردوکاری که برای فلسفه غرب بنیادی است، موجب می‌شود درباره‌ی اختلافی پیرسیم که ما را بسیار از اندیشه‌ای که خاستگاه تفکر ماست دور می‌کند. همچنین سبب می‌شود از نزدیکی میان این دو اندیشه پیرسیم؛ قرابتی که به‌رغم اختلاف پا بر جا مانده است، همان اختلافی که هرگز از کاوش درباره‌ی آن دست نکشیدیم.

3. P.Brown

4. P.Hadot

5. H.Dreyfus

6. P.Rabinow

7. F.Wahl

8. P.Veyne

نهاد! وی از زمره معدود کسانی است که امروزه حاضرند با خطر پنجه درافکنند؛ خطری که موضوع تاریخ حقیقت برای هر اندیشه‌ای در پی دارد. به سختی می‌توان تأثیر فراوان وی را در نگارش این صفحات به پیمانانه سنجدید.

انگیزه‌ای ساده مرا به سوی انجام این پژوهش کشاند. امیدوارم که این انگیزه فی‌ذاته، برای برخی، بسنده و قانع‌کننده باشد. کنجکاوی، انگیزه من بود؛ نوعی یکتا از کنجکاوی که شایسته است مصرانه آن را به کار گرفت. نه آن کنجکاوی که حاصلش همسانی با چیزی است که باید آن را شناخت؛ بلکه آن کنجکاوی که فرد را از قید و بند خویشتن می‌رهاند. جستن بی‌وقفه دانش چه سود دارد اگر که بهره‌ای جز دانش اندوزی نداشته باشد و به طریقی و تا جای امکان سرگردانی را برای آن کس که می‌داند به بار نیاورد؟ در زندگی لحظاتی هست که از خود می‌پرسیم آیا می‌توان به شیوه‌ای مخالف با روش تفکر رایج اندیشید؟ آیا می‌توان از زاویه‌ای مخالف با دیدگاه معمول به موضوع نگریست؟ پاسخ این پرسش‌ها برای تداوم اندیشیدن و نگریستن لازم و ضروری است. شاید گفته شود که این بازی با ذات خویشتن بهتر است در سایه باقی بماند؛ و در خوش‌بینانه‌ترین حالت بازی مذکور در زمره اقدامات مقدماتی جای می‌گیرد که پس از رسیدن به مقصود خود به خود نابود می‌شوند. ولی امروز از فلسفه - مقصود فعالیت فلسفی است - چه برجای می‌ماند اگر که آن را با خودانتقادی اندیشه برابر ندانیم؟ اگر که از فلسفه نخواهیم به جای توجیه کردن آنچه که از پیش می‌دانیم به مابیم‌مورد که چگونه و تا کجا می‌توان به شیوه‌ای متفاوت اندیشید؟ گفتمان فلسفی آن هنگام که می‌کوشد سیطره‌اش را از بیرون بر دیگر گفتمان‌ها تحمیل کند مضحک به نظر می‌رسد؛ چرا که می‌خواهد به آن‌ها نشان دهد که حقیقت‌شان در کجا نهفته است و چگونه باید بدان دست یابند. افزون بر این، آن زمان که با زبان مثبت و ساده‌انگارانه بر موضوع مورد نظر خود انگشت می‌گذارد نیز مضحک جلوه می‌کند. با این حال گفتمان فلسفی حق دارد نشان دهد که از رهگذر کار بر روی دانشی که با آن بیگانه است چه